

بازتاب مضامین «نی‌نامه» مولانا در شعر معاصر عرب (با تکیه بر دیوان شش شاعر نام‌آور)

امیر مقدم متقی*

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۲

پرویز احمدزاده**

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۲۲

حلیمه زبرجد***

چکیده

بررسی تأثیرپذیری از اندیشه‌های متعالی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در ادبیات ملل این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان انعکاس آثار عرفانی او را در آینه اشعار دیگران دید و بر کمال و نقص آن واقف شد. جستار حاضر در صدد است تا جلوه‌هایی از مضامین «نی‌نامه» مولانا را که عمده‌ترین محور بحث آن جدایی نی از نیستان و اشتیاق بازگشت به سوی آن هست، در شعر جبران خلیل جبران، خلیل حاوی، عبدالوهاب بیاتی، ابراهیم ناجی، حسین مجیب مصری و محمود درویش بررسی قرار دهد و میزان تشابه و یا تباین آن‌ها را تبیین سازد. پرسش اصلی مقاله این است که شاعران مذکور، به هنگام سخن گفتن از نی، تا چه حدودی به معانی و مضامین «نی‌نامه» نزدیک می‌شوند و آن‌ها را چگونه بیان می‌دارند؟

کلیدواژگان: نی، نوا، نیستان، عشق، اشتیاق.

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران (دانشیار).

A.moghaddam1351@gmail.com

** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران (استادیار).

ahmadzadeh1975@yahoo.com

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران.

zabarjad.h@gmail.com

نویسنده مسئول: امیر مقدم متقی

مقدمه

زیبایی تفکر و اندیشه‌های عرفانی مولانا در داستان‌های «مثنوی»، به ویژه قصه «نی و نیستان» (نی‌نامه) گنجینه‌ای است که همگان را شیفته خود گردانیده و ادیبان را به ترجمه و شرح این اثر ژرف برانگیخته است. «نی‌نامه» چکیده «مثنوی» یا دیباچه آن است. اهمیت «نی‌نامه» به اندازه‌ای است که «شارحان مثنوی آن را به عنوان هسته اصلی و چکیده تمام شش دفتر مثنوی می‌دانند و در واقع تمامی شش دفتر را تفسیر این هجده بیت به شمار می‌آورند» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۶).

نی در «نی‌نامه» نقش عمده‌ای دارد. «شارحان این آلت موسیقی را نمایه انسان کامل دانسته‌اند که خلق را از حالت اصلی و قدیمی خود با خبر می‌سازد و عظمت و زیبایی منزل ابدیت را به یادشان می‌آورد، آنچنان که آنان با یاد آوردن سعادت گذشته خود با ترانه‌های شکوه‌آمیز او همراه می‌گردند و از این خاک فراق به دور برده می‌شوند» (شیمل، ۱۳۸۶: ۲۲۹).

ابیات «نی‌نامه» اینگونه آغاز می‌شود:

بشنو این نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	در نفی‌رم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

اولین سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که منظور از نی در بیت اول، کیست که ناله کنان، حکایت آغاز می‌کند؟ مولانا نالیدن نی را برای ما به صورت انسانی گلایه‌مند معرفی می‌کند که از درد فراق و جدایی معشوق ازلی به جان آمده است. در این بیت، جدایی تک‌تک انسان‌ها به تصویر کشیده می‌شود که از حیات مادران و معنوی؛ یعنی از جهان حقایق الهی (نیستان) دور افتاده و در چارچوب این دنیای مادی به اسارت گرفته شده‌اند. نی می‌تواند در معنای ظاهری خود؛ یعنی همان ساز بادی به کار رود و هم می‌تواند تمثیلی از وجود خود مولانا و یا هر انسان عاشق دیگری باشد. شارحان درباره نی شرح‌ها و تفسیرهای مختلفی بیان کرده‌اند؛ از جمله گفته‌اند: انسان کامل، روح

قدسی، نفس ناطقه، حقیقت محمدی، قلم، روحی که از اصلش در بهشت جدا شده و پیوسته به خاطر اشتیاق به بهشت می‌نالد و یا روح مجرد متصل به خداوند است که به سوی وسعت "لا مکان" اشتیاق دارد (دسوقی، ۱۹۹۶: ۳۵۸).

«نی‌نامه» مولانا یادآور وارستگی‌ها و حرکت به سوی حقیقت انسانی است؛ یادآور کمالات بشری است؛ یادآور رهایی از قید و بندها و تعلقات دنیوی است؛ یادآور محبت روحانی بشریت، نسبت به مبدأ هستی است. مولانا در نی‌نامه، درد جدایی و سفر روح از اصل خویش را محور تفکرات خود قرار داده است. او از دردی عمیق با زبانی لطیف سخن می‌گوید و عمق این درد به اندازه‌ای است که سوز و ناله‌های آن پس از گذشت قرن‌ها در ارواح دردآشنای بشر، همنوایی و مؤانست ایجاد می‌کند، و همچنان که خواهیم دید در دوران معاصر، دلسوختگان عشق و اشتیاق‌ها از جمله شاعران عرب‌زبان، با ناله‌های او اظهار همدردی می‌کنند.

این مقاله به روش کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی نگاشته شده است. نگارنده از طریق گردآوری منابع با دیدگاه اغلب شارحان پیرامون «نی‌نامه» آشنا گردید و نظر مترجمان و مولوی پژوهان عرب‌زبان را نسبت به آن مد نظر قرار داد و سپس با بررسی دقیق بعضی از دیوان‌های شاعران معاصر عرب، نمونه‌های مشابه با مضامین آن را جمع‌آوری کرد و مورد تحلیل و بررسی و مقایسه قرار داد.

پیشینه تحقیق

به نظر می‌رسد پژوهشی تا کنون به این موضوع نپرداخته؛ فقط در چند مقاله به شکل کلی در مورد بعضی از شاعران معاصر عرب و تأثیرپذیری‌شان از مولانا، مطالبی نگاشته شده است. از جمله؛ «نغمه‌های الهی مولانا جلال‌الدین و جبران خلیل جبران» نوشته سهیلا صلاحی مقدم، مجله ادبیات تطبیقی، سال ۱۳۸۷؛ «نای الرومی فی لهأة الشعر العربی الحدیث»، وفیق سلیطین، مجله دراسات فی اللغة العربیة وادابها، العدد ۱، ربیع ۱۳۸۹؛ «الأثر الفارسی فی الشعر عبدالوهاب البیاتی»، عیسی متقی زاده و علی بشیری، مجله اضاءات نقدیة، العدد ۶، صیف ۱۳۹۱؛ «تأثیر الرمزية الشعر الفارسی وأنماطه

الشکلیة فی شعر حسین مجیب المصری»، مهدی عابدی جزینی، مجلة اضاءات نقدیة فی الأدبیین العربی و الفارسی، العدد ۱۴، صیف ۱۳۹۳.

مختصری از زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی

جلال الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲ق) شاعر عارف ایرانی، در بلخ به دنیا آمد. در سنین کودکی به همراه پدرش سلطان العلماء بهاء الدین که از اکابر صوفیه و اعظم عرفا بود، بار سفر بستند و بلخ را ترک کردند. آن‌ها به دعوت علاء الدین سلجوقی در شهر قونیه کنونی سکونت گزیدند. جلال الدین جوان بود که پدرش وفات یافت و او به درخواست مریدان بر مسند پدر تکیه زد و بساط وعظ و ارشاد بگسترده. شکی نیست که او موهبتی کم‌نظیر بود، سرشار از ذوق و نبوغی که نشانه‌های تصوّف را در همان ابتدای جوانی اش آشکار کرد. او در قونیه تقریباً حدود بیست سال بود که فقط علوم دینی تدریس می‌کرد و به سخن منظوم نمی‌گشود؛ به ناگاه حادثه‌ای عجیب به شدت روحش را دگرگون کرد و در ورنش تأثیری شگرف بر جای نهاد. این حادثه، دیدار او با شمس الدین تبریزی بود (عزام، ۱۹۴۶: ۱۶-۱۴). اینکه بعد از دیدارش با شمس و جدایی از او بر مولانا چه گذشته، در بسیاری از منابع ذکر گردیده است و بیان آن در حوصله مقال حاضر نمی‌گنجد.

پژوهشگران عرب‌زبان در مورد مولانا که نامش در میان آنان به «الرّومی» شهرت یافته تحقیقاتی داشته‌اند و هر کدام از آن‌ها به رهیافت‌های خاصی از آثار او رسیده و به تبیین آن پرداخته‌اند. آنچه در آن اتفاق نظر دارند، این است که وی از پرچمداران تفکر و اندیشه عارفانه و یکی از بزرگ‌ترین قطب‌های تصوّف است که از سرچشمه زلال قرآن کریم سیراب شده و آیات آن را در آثارش منعکس نموده است.

پردازش تحلیلی موضوع

آنی‌نامه و جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱م) شاعر معروف لبنانی، در قصیده «المواکب» از مضمون‌هایی شبیه «آنی‌نامه»، برای بازگشت به آرمانشهر رؤیایی (جنگل) بهره می‌برد و

همانند مولانا نای‌نواز است «که به یاری جلال الدین رومی شتافته، می‌خواهد عوامل سنگینی گوش بشر را در مقابل فریادهای نی الهیون بیان کند، شاید بتواند با این وسیله واماندگان راه حقیقت را حرکتی داده و به قافله رهروان مقصد، که محبت الهی است برساند» (جعفری، ۱۳۷۳: ج ۱/۲۹).

عشق حقیقی در «نی‌نامه» از زبان نی سخن را آغاز می‌کند و نغمه‌ها هر چند از نی برمی‌خیزد، اما نای‌زن در واقع معشوق ازلی است که در آن می‌دمد و نوایی شورآفرین به پا می‌کند. اینجا نی سخن نمی‌گوید بلکه خداوند سبحان او را به سخن می‌آورد و بر دهانش این ناله را قرار می‌دهد (دسوقی، ۱۹۹۶: ج ۱/۳۵۸). در اندیشه مولانا آن نی‌ای می‌تواند بهترین صدا را داشته باشد که از درون خالی گردد و از تمام ناخالصی‌ها پیراسته شود. «این نی تمثّل است و مراد بدان در حقیقت خود مولانا است که از خود و خودی تهی است و در تصرف عشق و معشوق است» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ج ۱/۱).

جبران نیز در قصیده بلند «المواكب» عبارت «أعطني النَّايَ وَغَنِّ» را در پایان هر قطعه تکرار می‌کند و در جست‌وجوی نی است. او همچون مولانا، نی‌ای را می‌طلبد که خالی از تمامی دوگانگی‌ها و تناقض‌ها باشد، تا در جنگل او شایسته نواختن گردد. جنگل جبران، در این قصیده همان نیستانی است که مولانا به خاطر دوری از آن می‌نالد؛ همان مدینه فاضله‌ای است که جبران، بشریت سرگشته عصر را به سوی آن فرا می‌خواند؛ همان فردوس برین است برای رهایی از غم و اندوهی که به خاطر جدایی از حضرت حق، ذات انسانی را در بر گرفته است:

ليس في الغاباتِ حزنٌ لا ولا فيها الهموم
ليس حزنُ النفسِ إلّا ظلٌّ وهمٍ لا يدوم
أعطني النَّايَ وَغَنِّ، فالغنا يَمْحو المَحَنَ
وَأُنِينُ النَّايِ يَبْقَى، بَعْدَ أَنْ يَفْنَى الزَّمَنَ
(جبران، ۱۹۹۴: ۴۱۷)

- در جنگل‌ها نه غمی است و نه اندوهی، اندوه جان سایه توهمی است که پایدار نیست، نی را به من بده و بنواز که آوای نی غم‌ها را از بین می‌برد، و ناله نی بعد از فنای روزگار باقی است.

بنا بر عقیده جبران جنگل، همان عالم مُثُل افلاطونی است که سعادت کامل و وحدت وجود را تحقق می‌بخشد. جهان مطلوب و ایده‌آلی است که عدالت حقیقی، آزادی، عشق،

نیکی، سعادت و فضایل دیگری را دارد و انسان با فاصله گرفتن از حیات طبیعی و زندگی در جوامع شهری فاسد آن فضایل را از دست داده است (جبر، ۱۹۸۳: ۱۷۳). جبران در فراق آن جهان آرمانی می‌نالد؛ جهانی که تمامی تضادها و دوگانگی‌هایی چون نیکی و بدی، حزن و شادی، ایمان و کفر، عدالت و ظلم، قوت و ضعف و... در آن از بین رفته و در وحدت کل هستی جذب گردیده است، و این وحدت به طور کلی بیانگر است در عالمی که جبران آن را جنگل می‌نامد. و رفتن به سوی این جنگل، رهایی از دوگانگی‌ها و آزادی از تمامی قید و بندها و محدودیت‌ها و هم‌آغوشی با حیات مطلق است و این‌ها همه در شادی زندگی چوپانی تجسم یافته که با نواهای نی همنشین شده است (مقدم متقی، ۱۳۹۰: ۶۵) و جبران نوای نی را در این قصیده، بهترین نیایش، ناب‌ترین شراب الهی، عدالت قلب‌ها، راز جاودانگی و... می‌داند که در ادامه موارد مشابه این قصیده با «نی‌نامه» مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد.

نوای نی، جسم و روح

مولانا ناله نی و سرّ این ناله را مثل جسم و روح پیوسته بهم می‌داند و تأکید می‌کند که هیچ‌کدام از دیگری پوشیده نیست. ولی با این وجود، دیدار روح به وسیله جسم میسر نمی‌شود:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

روح از مشهودات بصری و ملموسات حسی نیست تا قابل رؤیت باشد. روح از عالم معرفت است. کسانی که اسیر جسمانیات هستند نمی‌توانند عالم معرفت را دریابند، همان‌طور که سرّ ناله نی را نیز در نیابند:

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

(همان)

ناله نی، به منزله جسم (تن) و سرّ نی به مثابه روح (جان) است که هم محرک ناله است و هم در آن جلوه‌گری می‌کند. جسم بدون روح مثل تندیس است که کاری از آن برنیايد. آثار روح در تمامی حرکات و سکانات این جسم پیداست. اما آیا کسی می‌داند که

این روح چیست و یا می‌تواند آن را مشاهده کند. روح در این هستی تن، پنهان است و قابل دیدن نیست، همان‌گونه که آفریدگارش فرمود: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾: «بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است» (الإسراء/۸۵).

جبران نیز در قصیده «المواكب» ناله نی را جسم و روحی می‌داند، که ناله شکوه‌آمیزش، نشانگر تن نالانی است که در این جسم خاکی گرفتار آمده و سر جاودان و باقی‌اش، بیانگر اشتیاق روح بیقراری است به سوی رهایی و تعالی، که پایدارتر از شراب صبحگاهی و شامگاهی است:

أعطني الناي وغنّ، فالغنا جسمٌ وروحٌ وأنينُ الناي أبقى من غبوقٍ وصبوحٍ
(جبران، ۱۹۹۴: ۴۲۴)

- نی را به من بده و بنواز، که نوای نی هم جسم و هم روح است، و ناله نی از باده شامگاهی و صبحگاهی ماندگارتر است.

نوای نی، آتش و نور

مولانا ناله نی را آتش معرفی می‌کند:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

در واقع «این بانگ نی، کلام گرم و آتشین اولیاء الله است و معلول باده‌ها و هواهای نفسانی نیست؛ هر کس از این آتش بهره‌ای ندارد عدمش به ز وجود است» (زمانی، ۱۳۷۷: ج ۱/۵۷). جبران نیز طبیعت درونی‌اش را از غیر آتش زوده و سوی نور نموده تا از نی وجودش، نوایی برخیزد، که آتش در جهان زند و با اندیشه‌های عرفانی خود جهانیان را به حیرت اندازد. نوای نی جبران؛ نوای دل هر انسانی است که با روشن کردن چراغ فطرت خویش به خداوند می‌پیوندد و زیبایی‌های حقیقی انسانیت در وجودش تجلی می‌کند، نوای آتش و نور است و ناله این نوا شور و اشتیاق بی‌نهایتی است که پیوسته در حرکت و تکاپو بوده و سستی و کوتاهی نپذیرد:

أعطني الناي وغنّ، فالغنا نارٌ ونورٌ وأنينُ الناي شوقٌ لا يدانيه الفتور
(جبران، ۱۹۹۴: ۴۲۳)

- نی را به من بده و بنواز، که نوای نی هم آتش و هم نور است، و ناله نی اشتیاقی است که ضعف و سستی به آن نزدیک نشود).

نوای نی، عشق حقیقی

مولانا می‌گوید اگر نی، با ناله‌ها و حنین پر سوز و گداز خود می‌نالد، به خاطر آتش عشقی است که در آن افتاده و موجب نوای حزین آن شده و اگر باده می‌جوشد به خاطر جوشش عشق است:

آتش عشق است کاندِر نی فتاد جوشش عشق است کاندِر می فتاد

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

بر اساس اصل اشراق افلاطونی، عشق که همان کمال‌طلبی است، در وجود تمام هستی جاری است و هر موجودی به سوی مرتبه عالی‌تر خود اشتیاق دارد. اصولاً سبب حرکت و تکاپوی تمام هستی، عشق یا میل به کمال است و هدف خداوند از ایجاد عشق در وجود انسان‌ها، رهایی از تکبر و رساندن آن‌ها به حقیقت هستی است. آنان که راز آشنا نیستند، چون نوای نی را می‌شنوند در شگفتی می‌مانند که چگونه از نی، صدایی چنین عجیب سوزناک آسمانی بیرون می‌آید.

اما رازآشنایان و عارفان، از ساز وجود فانی در محبوب، صدای دوست را می‌شنوند که دلکش‌ترین آوازه‌است؛ و آن آتش عشق حقیقی است که در نی، نوایی شورآفرین ایجاد می‌کند و نفسی که در آن می‌دمد، نفس آن نوازنده‌ای است که همه نی‌ها را در هستی به صدا درآورده است. مولانا از نواهای پی در پی نی در تعجب است و دریایی از حمد و ثنا پیش چشمش نمودار گشته و بر قدرت و شکوه آن آفریننده‌ای دلالت دارد که نه تنها نی را از نیستان بریده، بلکه آن را به شکل استوانه‌ای تو خالی شبیه انسان قرار داده است (عنایت‌خان، ۱۹۹۸: ۱۴۱-۱۴۰).

جبران نیز به نوای چنین نی‌ای، عارفانه گوش می‌سپارد و نوای آن را عشق حقیقی می‌شناسد که از تمام زیبایی‌ها و دوست‌داشتنی‌ها پایدارتر است:

أعطني الناي و غنّ فالغنا حبّ صحيحٌ وأنينُ الناي أبقى من جميلٍ ومليحٍ

(جبران، ۱۹۹۴: ۴۲۲)

- نی را به من بده و بنواز، که نوای نی عشق راستین است، و ناله نی از هر زیبایی و ملاحظت ماندگارتر است.

ب. نی‌نامه و خلیل حاوی

خلیل حاوی (۱۹۲۵-۱۹۸۲م) شاعر معاصر لبنانی، در دومین مجموعه شعری خود به نام «النای والریح» تا حدودی به مفاهیم «نی‌نامه» نزدیک می‌شود. این مجموعه شعری او در کل، بیانگر شور و اشتیاق او به آرمان‌هایی از جمله بازگشت به نیستان خانواده و جامعه عربی می‌باشد که به وسیله تندبادهای تغییر جوامع عربی از آن‌ها جدا گردیده است، همان‌طور که «نی‌نامه» بیانگر اشتیاق بازگشت به سوی نیستانی است که از آن دور شده است.

نی از میان قلب تو خالی‌اش یک سخن می‌گوید: می‌خواهم به نیستانم برگردم. و با صرف نظر از پیچیدگی این فرآیند، مولانا به عیان می‌بیند، در پس هر صوتی از اصوات زبان، آن آهنگ ابدی برای فراق، ناله‌های آن بشری است که از کل خویش دور افتاده و خواستار بازگشت به سوی آن است، و این حقیقت و معمای شگفت‌آوری نزد مولانا است (عنایت‌خان، ۱۹۹۸: ۱۴۰).

خلیل حاوی نیز با بکارگیری مفاهیم عرفانی نی، چون مولانا، توانسته اندیشه‌ها و تجربه‌های شاعرانه عمیق شخصی و تکامل یافته خود را بازگوید و آن‌ها را با واقعیت پیرامونش به هم پیوند زند. اندیشه‌هایی که وی در آن‌ها تلاش می‌کند، برای زنده ساختن فرهنگ اصیل عرب، قدمی بردارد. در ادامه قصیده «النای والریح فی صومعة کیمبردج» از همین مجموعه شعری با «نی‌نامه» مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد.

نی، نغمه دمسازی و مشتاقی

مولانا هنگامی که می‌خواهد، داستان هبوط آدمی به زمین و ماجرای بریده شدن از اصلش را بر زبان آورد، از نی یاری می‌جوید. تنها نی را سزاوار آن می‌شمارد، که شرح جداشدن غمناک انسان را از نیستان حقیقت، حکایت کند و از هبوط وی در حوض خاک لب به شکایت گشاید. آواز نی و آهنگ موسیقایی‌اش «گاه حزن و غم را

برمی‌انگیزد و مستمع را در خود فرو می‌برد و گاه آلام درونی را تسکین می‌دهد. و چون دمسازی، اقتضای وصال و حضور را می‌طلبد و اشتیاق با وجود غیبت محبوب دست می‌دهد، مولانا را به تعجب و امید دارد» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ج ۱/۱۸).

بنابراین نغمه‌ی، آنگاه که بیان فراق و هجران کند، چون زهر، زخمی بر دل زند و آنگاه که مزده وصال دهد، چون پادزهر، مرهمی بر دل گذارد:

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
همچو نی زهری و تریاکی که دید
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

حاوی نیز نی‌ای را به تصویر می‌کشد که نغمه‌ی حزنش، احساسات غریبی را در روح حسّاس او به وجود آورده است و حکایت از جدایی‌ها دارد. نغمه‌ی، در قصیده او طنین‌انداز گذشته‌هاست؛ بیانگر روح شاعری است که از آرزوها و دنیای آرمانی و اندیشه‌هایش جدا شده و با این جدایی‌ها دمساز گردیده است. در حقیقت، نوای نی، از یک سوی، نغمه‌ای است که اندوهش را بر پهنه غروبگاهان می‌گسترده و با نیستان وجود شاعر دمساز می‌گردد؛ اما از سوی دیگر، نغمه‌ای است که در این دنیای فراموشی‌ها، یادآور اشتیاق بی‌نهایت شاعر، به وطن و پیشرفت ملت عربی بوده و این شور و اشتیاق به او آرام و قرار می‌دهد:

ماتت مع النای الّذی تهواهُ

یسحبُ حزنَهَ عَبَرَ المساءِ

ومع الوردِ متى إلتوت

بیضاء، ینسجُ غرسها ثلجُ الشتاءِ

طول النهار

مدی النهار

تنحلُّ فی عصبی جنازتها

یحزُّ النایُ فیهِ

وما یزیحُ عنِ القرار

(حاوی، ۱۹۹۳م: ۱۹۸)

- او جان سپرد به همراه نی‌ای که آن را دوست می‌داشت/ نی اندوهش را بر پهنه غروبگاهان می‌گسترده/ به همراه گل‌های سرخ وقتی با سفیدی برف پوشانده شوند/ برف زمستان لباس عروسی‌اش را می‌بافد/ و در طول روز و در امتداد روز/ جنازه‌اش در فکر و تعصب من قرار می‌گیرد/ و نی در آن روز پیوسته می‌دمد/ و از آرامش کناره نمی‌گیرد.

حضور «نی‌نامه» در شعر حاوی به شکلی است که نشانگر حزن و اندوه درونی اوست، و در نتیجه جدایی از وطن، خویشاوند، پدر و مادر، صومعه، کتاب‌ها و ... شکل گرفته است:

طول النهار
مدی النهار
رَبِّي مَتَى أَنْشَقُّ عَنْ أُمِّي أَبِي
کتبی صومعتی و...

(همان: ۲۰۳)

- در امتداد روزهای پی در پی، خدایا تا کی جدا باشم از پدر و مادرم، از کتاب‌ها و صومعه‌ام و...

همان‌طور که مولانا، موضوع اصلی نی‌نامه را روح جداشده از خداوند قرار داده و همواره مشتاق پیوستن به اوست. «مثنوی» با نی‌ای شروع می‌شود که به خاطر جداشدن از نیستان، گریان است. نی اینجا رمزی است برای روح انسانی که به سبب دوری از خداوند می‌نالد. این حجاب‌های ضخیمی که مانع از بازگشت روح انسان گردیده، مثل جسم خاکی، میل و رغبت‌های دنیوی را باید کنار زد تا به اصلی رسید که حقیقت انسانی است، جسم از خاک زمین است اما روح نفخه‌ای الهی است. پس باید که انسان به علت جدایی از روح و غریب‌بودنش در این دنیای مادی بگریزد (بهجت، ۱۳۹۵: ۱۸۱).

ج. نی‌نامه و عبدالوهاب بیاتی

عبدالوهاب بیاتی (۱۹۲۶-۱۹۹۹م) شاعر مشهور عراقی، پیوند عمیقی با فرهنگ و ادبیات ایران دارد و حضور شخصیت‌های برجسته ایرانی در شعرهایش مطلبی نیست که

از دید پژوهشگران پنهان مانده باشد. قصیده دوم «مرثیه ناظم حکمت» بیاتی، تشابه و تناسب زیادی با «نی‌نامه» دارد و رد پای مولانا به وضوح در این قصیده دیده می‌شود که در ادامه مطالب، شاهد آن خواهیم بود.

نی، حکایت روح بشری

مولانا در «نی‌نامه» روح و جان انسانی خود را به نی تشبیه کرده، که چون آن را از نیستان جدا کرده‌اند می‌نالد:

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

«نی نشانه بزرگ و روشنی است از حقیقت انسان جدا افتاده از اصل خویش؛ گویا که نی، آینه تمام‌نمای روح آدمی است» (زمانی، ۱۳۷۲: ج ۱/۴۹). جدایی مولانا از نیستان، بیان‌کننده هبوط روح انسانی از عالم ملکوت به کالبد جسم انسانی است که از عالم اصلی خود دور افتاده و در زندان تن محبوس گشته و از ایام هجران شکوه دارد. مولانا از تأملات روحی‌اش به نیستان رسیده، و نیستان در واقع به اصل و منشأ وجود محض و حقیقت مطلق اشاره دارد و شکایت نی را بازگو می‌کند؛ و نیز از غربت انسان در جهان خاکی سخن می‌گوید. جلال‌الدین به تأملات روحی عمیقاً ایمان داشت و از منادیان آن بود. تأملات روحی انسان را به فنای نفس و درک بقاء در نیستان وجود می‌رساند، زیرا که او از نظر روحی دوباره برانگیخته می‌شود و در نیستان جاودان الهی زنده شده و این چنین به اتحاد محبوب می‌رسد و تا ابد در آن باقی می‌ماند (عقاد، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

بیاتی نیز حکایت روح آزادی‌خواه خود را نی‌ای می‌داند که در فضای خفقان‌آور حاکم بر جامعه عراق، آن را از نیستان آزادی‌اش جدا کرده‌اند. پس او دردمندانه می‌سوزد و می‌نالد، و سایر رهسپاران راه آزادی را با خود همراه می‌کند:

أصغِ إلى النایِ یئنُّ راویاً

(البیاتی، ۱۹۹۵: ج ۱/۴۶۹)

و برای بیدارساختن اطرافیان خود از خواب غفلت، چون مولانا که فریاد برآورد: بشنو این نی چون حکایت می‌کند، او نیز فریادی از سر اعتراض می‌کشد و خطاب به آن‌ها

می‌گوید: «گوش بسیار به ناله نی، که حکایت کنان می‌نالد). فریاد اعتراض‌آمیز بیاتی همواره نمایانگر مبارزه در راه آزادی کشورش از قید و بند جهالت، نادانی و ظلم است. همان‌طور که قطره طالب دریاست، جان در تبعید او نیز؛ طالب بازگشت به سوی نیستان آزادی است. «همه شخصیت‌های شعر او در رؤیای بازگشت‌اند. حتی آن‌ها که در جهت رسیدن به آزادی حرکت می‌کنند در قاموس او بازگشتگان نام دارند. زیرا که از گذشته می‌آیند و با بهار بازمی‌گردند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۹۳).

نی، حکایت آتش عشق

مولانا در «نی‌نامه» آوای نی را آتش عشق می‌نامد که در وجود نی افتاده است:
آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

او در گمگشتگی‌های راه زندگی، چون حضرت موسی (ع)، سوی آتش حرکت می‌کند تا از آن نور و روشنایی بگیرد و تاریکی‌های درونی را بزدايد. او از پرتو آن آتش نورانیته را بر گرفته که جهان را به شگفتی واداشته و طالبان حقیقت‌طلبی؛ چون بیاتی، همواره به سوی این نور روان‌اند و گفته‌های مولانا را تصدیق می‌کنند:

قال جلال الدین: النَّارُ فِي النَّايِ وَفِي لَوَاعِجِ الْمَحَبَّةِ الْحَزِينِ

(البیاتی، ۱۹۹۵م: ۱/۴۶۹)

- جلال الدین گفت: آتش در نی است و در سوز و گدازهای عاشق محزون.

نی، حکایت راه عشق

مولانا در «نی‌نامه» از راه پر بلای خونین عشق سخن می‌گوید و از راه پرفراز و نشیب عشق ربّانی حکایت می‌کند. او داستان‌هایی از سفر عاشقان پاکباز مجنون صفت را بازگو می‌کند. سفری که غم‌انگیز است و نهایی جز فنای عاشق در حضرت معشوق ندارد؛ اما فنايي که سرانجامش رسیدن به حیاتی حقیقی است:

نی حدیث راه پر خون می‌کند قصّه‌های عشق مجنون می‌کند

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

این راه خونین راه عشقی است که صوفیان از آن سخن گفته‌اند. نی این راه را به تصویر می‌کشد و با مردم از عشق‌های حقیقی و قصه‌هایش سخن می‌گوید، از جمله قصه مجنون را، عشق پاک عذری، که صوفیه آن را اساسی برای عشق صوفیانه تعبیر کرده‌اند (کفافی، ۱۹۶۶: ج ۱/۴۵۰).

بیاتی نیز از تعبیر راه خونین عشق، برای به تصویر کشیدن سرنوشت تلخ آزادی خواهان و آوارگی‌هایشان مدد جسته است. آن مبارزان انقلابی که دست از خویش کشیده و همه تعلقاتشان را فدای آرمان والای خود نموده و مرگ اختیاری را برگزیده‌اند:

النَّائِیُ یَحْکِی عَنِ طَرِیقِ طَافِحِ بِالْدمِ

یَحْکِی مِثْلَمَا سَنِینِ

"شیرین" یا حبیبی

"شیرین"

(بیاتی، ۱۹۹۵: ج ۱/۴۶۹)

- نی از راه پر خون عشق حکایت می‌کند، حکایتی همانند گذشت سالیان، شیرین ای محبوب من، شیرین.

بیاتی عشق والای این مبارزان را در راه وطن، به عشق به شیرین تعبیر می‌کند و با مخاطب قراردادن کلمه فارسی «شیرین»، آن را به عنوان رمزی برای وطن محبوبش عراق قرار می‌دهد.

نی، حکایت درد طلب

مولانا در «نی‌نامه» بیان می‌دارد، اگر در غم عشق الهی روزهای عمرم سپری شد و توأم با سوز و گداز گردید، بگو بگذرد که من هیچ باکی از گذشت روزگار ندارم:

روزها با سوزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد
روزها گرفتار باک نیست تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

در اندیشه مولانا گذر زمان غم ندارد بلکه، نبود خداوند غم است. چراکه شب و روز نزد او بی‌معنا گشته و روزگارش، طولانی شده، اما درد طلب خداوند لحظه‌ای قطع

نمی‌شود و او را هم‌چنان، نالان باقی گذاشته است. بیاتی نیز اذعان می‌دارد که روزگار پر از ظلم و ستم سپری می‌شود و سال‌های سال می‌گذرد و من چون پروانه در عشق وطن می‌سوزم، بر پیشانی‌ها چین و چروک می‌آفتد، چراغ‌ها خاموش شده و امیدها به ناامیدی می‌گرایند؛ اما با این حال، گذشت چنین روزگاری غم ندارد. چراکه من، به همراه مبارزان حرکت‌کننده در راه مقصود، به همراه عاشقان و به همراه مویه‌زنندگان، در راه طلب آزادی وطن، کفن‌هایم را بر دوش می‌کشم و نی، هم‌چنان حکایت‌کنان می‌نالد:

دَارَ الزَّمَانُ

إِحْتَرَقَتْ فِرَاشَتِي

تَغَضَّنَ الْجَبِينُ

وَإِنطَفَأَ الْمَصْبَاحُ، لَكِنِّي مَعَ السَّارِينِ

مَعَ الْمُحِبِّينَ

مَعَ الْبَاكِينِ

أَحْمَلُ أَكْفَانِي

يُنُّ رَاوِيًا...

(بیاتی، ۱۹۹۵: ج ۱/۴۶۹)

از نگاه یک انسان مبارز عاشق، مقصود از زندگی رسیدن به معشوق و مطلوب آرمانی اوست و بی حصول مقصود، زندگی‌اش ارزش واقعی ندارد. «بنابراین عمر و امتداد حیات وسیله‌ای است برای رسیدن به معشوق دلخواه، و گذشت روزگار هیچ‌گونه اهمیتی ندارد، آنچه ارزش دارد وجود آن چیزی است که غایت زندگانی است و چون این غرض حاصل گردد، مقصود در کنار باشد و هیچ تأسفی بر فوت وقت و سپری شدن روزگار دست نمی‌دهد» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ج ۱/۲۱).

د.نی‌نامه و ابراهیم ناجی

ابراهیم ناجی (۱۸۹۸-۱۹۵۳م) شاعر معروف مصری، همواره از درد فراق دوست نالان است. او در تمامی اشعار خود، زیباترین و باشکوه‌ترین مفاهیم عشق عذری را به تصویر می‌کشد. زندگی توأم با عشق و شیفتگی که در پس آن حزن و اندوهی بی‌پایان است،

همواره از وجوه بارز زندگی اوست. /بر/هیم ناجی شاعر عشق و اطلال؛ او که عشق را تنها موضوع شعرش قرار داد و شعرش را مانند گل‌های رنگارنگ متنوع ساخت و بدون اینکه شعرش خسته‌کننده باشد، بی هیچ تکلفی حدیث عشق و اطلال را در شعرش تکرار می‌کند (بهیج، ۱۹۷۷: ۲۰-۱۹). او در قصیده «النای المحترق» خود را نی‌ای سوخته می‌پندارد و به توصیف حالات روحی خود می‌پردازد، که در ادامه موارد تشابهش با «نی‌نامه» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آتش سوزاننده نی

بارزترین ویژگی آتش، سوزاندن ناخالصی‌ها و تطهیر عناصر هستی می‌باشد. آتش عشق الهی که در دل عارفان افتد هرچه را غیر از اوست بسوزاند و دل‌هایشان را آینه‌سان کند تا جلوه معشوق ازلی را منعکس سازند. آتش همیشه میل به بالا دارد و چون در دل نفوذ کند به آن دل نشاط و چالاکی بخشد و صاحب‌دل را به شکوفایی در مسیر کمالات معنوی سوق دهد.

مولانا ناله نی را از آتش عشق می‌داند نه از دمیدن هوا:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

آتش عشق است که به جان نی افتاده و آن را می‌سوزاند. مگر نه این است که هر آتش گرفته‌ای دامن شکیبایی می‌درد و نغمه جانسوز و دردانگیزی سر می‌دهد. بپرهیز از اینکه گمان کنی ناله این نی، فقط به خاطر دمیدن هوا است. همانا آن آتش است؛ آتشی که تمام آلودگی‌های تو را بسوزاند و تو را پاک و مطهر گرداند. بدا به حال کسی که این آتش را کسب نکرد، همانا او در گمراهی و آلودگی‌اش باقی خواهد ماند و تیرگی‌های دنیا مرحله به مرحله او را بپوشاند و گوهر ارزشمند جانش را خاک‌آلوده سازد. در حالی که او نمی‌داند و گمان می‌کند که در راه سعادت است، بر سقوطش می‌افزاید و گمان می‌کند که علو مرتبت پیدا کرده و...؛ و چه سعادت‌مند است کسی که این آتش، هر آنچه او دارد بسوزاند و خاکسترش کند، به غیر از معشوق حقیقی‌اش (دسوقی، ۱۹۹۶: ۳۶۴). ناجی نیز از سوز و گداز خویش سخن می‌گوید که چگونه آتش فراق معشوق، نیستان وجودش را

شعله‌ور کرده و او چون نی‌ای سوخته از فراق؛ اشک چشمانش را آواز نی می‌گرداند و شعر حزینش را نی‌ای قرار می‌دهد که آتش در آن افتاده است. او خود را نی‌ای سوخته، می‌پندارد که آتش عشق، نیستان وجودش را خاکستر می‌کند و باد آن را می‌پراکند. و چقدر دردآور است ناله این نی، میان مرگ و آرزوها، و نی با حزن و اندوه، آواز می‌خواند و شکایت دل را بازگو می‌کند. در دیدگاه ناجی، زیباترین تعبیر شعری که بتواند از روح سرگشته او سخن بگوید، آن آتشی است که بر جان نی افتاده و آن را سوزانده و خاکسترش را بر باد داده است:

أصيّرُ الدمعَ لحناً، وأجعلُ الشعرَ نايًا النَّارَ توغلُ فيه، والريحُ تذورُ البقايَا
ما أتعسَ النايَ بينَ المُنَى، وبينَ المنيا يشدو ويشدو حزيناً، مرجعاً شكوايا
(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۷)

- اشک را به عنوان آواز نی می‌گردانم و شعر را به عنوان نی‌ای قرار می‌دهم، که آتش را در نی پنهان می‌کند و آن را از درون می‌سوزاند و باد خاکستر باقی‌مانده‌اش را می‌پراکند، و چقدر گشوده است آواز نی میان آرزوها و مرگ‌ها، نی با حزن و اندوه پیوسته می‌خواند و شکوه‌ها را تکرار می‌کند.

هـ-نی‌نامه و حسین مجیب المصری

حسین مجیب المصری (۱۹۱۶-۲۰۰۴م) از شاعران مصری است. تخصص او در زمینه ادبیات ملل اسلامی و تطبیق آن‌هاست. او با آثار خود، جهان عرب را با ادبیات ملل اسلامی و شاخه‌های آن در سرزمین‌های فارسی‌زبان و ترک‌زبان آشنا کرد. او در واقع ادبیات تطبیقی را به عنوان ابزاری برای ایجاد نزدیکی میان مسلمانان به کار گرفت. «او بالغ بر هفتاد اثر در زمینه ادبیات ملل اسلامی دارد که در نوع خود بی‌نظیر است، امری که بدون شک او را به پدر ادبیات تطبیقی اسلامی بدل کرده است» (پروینی، ۱۳۸۸: ۶۹). عناوین برخی از دیوان‌های شعری او مثل «شمعة و فراشة»، «وردة و بلبل»، «حُسن و عشق» خود به تنهایی مشخص می‌کند که وی از ادبیات عرفانی فارسی تأثیر پذیرفته، چراکه این نام‌ها در منظومه‌های فارسی به کرات آمده است. مسلم است کسی که سال‌های طولانی، ادبیات فارسی را پژوهش و تألیف و تدریس کند، مفاهیم این ادبیات،

به طور ناخودآگاه در ذهن، اندیشه و خیال شاعرانه او رسوخ پیدا خواهد کرد. مجیب المصری در دیوان شعری «شمعة و فراشة» قصیده‌ای به نام «یا نای» دارد، که اندیشه‌هایش تا حدودی با مفاهیم «نی‌نامه» همخوانی دارد. به نمونه‌هایی از آن بنگریم.

نی، شرح حال اشتیاق‌ها

نی بیان شور و اشتیاق است؛ چه اشتیاق جهان در فراق خداوند، چه اشتیاق جهان از عشق خداوند، چه اشتیاق انسان غریب دورافتاده از وطن و چه اشتیاق انسان عاشق و به قول ماری شیمل - عارف آلمانی - «هر کس از شکوه نی که داستان اشتیاق ازلی را حکایت می‌کند، از خود بی‌خود می‌گردد:

آواز ده اندر عدم ای نای و نظر کن
صد لیلی و مجنون و صد وامق و عذرا
(شیمل، ۱۳۸۶: ۲۹۹)

نی مولانا در نیستان حقیقت جایگاه والایی داشته و به علت جداشدن از آن، دچار حزن و اندوهی شدید گشته و می‌نالد. برای ناله‌هایش شنونده‌ای را می‌طلبد که با وی همدردی کند، پس هر کس به آوای حزین آن گوش سپارد بسیار دردمند شود؛ بدون اینکه راز ناله‌هایش را بفهمد و بر حقیقت اسرار وی، واقف شود:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

شنونده گمان می‌کند آنچه در نی سبب ناله‌های دردمندش شده دمیدن هواست؛ ولی در واقع درد اشتیاق است که تا رسیدن به جایگاهش در نیستان، آن را نالان ساخته است: آتش است این بانگ نای و نیست باد. مولانا در اندیشه صوفیانه‌اش، انسان را تمثیل نی قرار می‌دهد که در فردوس برین و اعلیٰ علیین، زندگی آرامی داشته و به خاطر رانده‌شدن آدم از بهشت و فروافتادن در این دنیای خاکی، آرام‌جانش را از دست داده است. پس این روح صوفیانه و بیقرارش تا ابد می‌نالد و طالب پیوستن به نیستان حقیقت است.

جلال الدّین رومی صوفی است و بالاتر از آن بزرگ‌ترین هنرمندی است در نورانی کردن دیباچه شعرش، آشکار ساختن خیالش، ابراز معانی باطنی‌اش و اولین کسی

است که اشتیاق صوفیانه را بر نغمه‌های نی جاری ساخت (عبدال موجود، ۱۳۶۷: ۱۹۷). و اما مجیب‌المصری در شعر خود، آن دیدگاه صوفی‌گری که مولانا مطرح ساخته را ندارد. او آن دیدگاه را در شعر خود تغییر داده و با نی نجوایی عارفانه می‌کند. او خطاب به نی، می‌گوید:

ما بینَ جنییک الهواء مُردِّدٌ عجباً وما لِلنارِ مِن وقدانِ
یا لیتَ شِعری مَن سیدرکُ قولَةً قد قلتُها لکن بغیر لسانِ

(مجیب‌المصری، ۱۹۹۵: ۹۵؛ به نقل از عابدی‌جزینی، ۱۳۹۳: ۱۱۹)

- آنچه اندرون توست هوایی تکراری است و شگفتا که برای آتش شعله‌ای نیست، ای کاش می‌دانستم سخنی را که بی‌زبان گفتم چه کسی درک خواهد کرد.

نی در شعر او حالش را به خودش و یا به دوستدارانش بیان می‌کند. او نی را تعبیری برای بیان حالات روحی و اشتیاق‌های درونی‌اش می‌داند. او تلاش می‌کند محنت‌ها و سختی‌های زندگی‌اش را به وسیله نی به تصویر بکشد. همچنان که از اشعار او برمی‌آید، بسیار مشتاق است که شعرش چون آینه‌ای صاف و شفاف، صادق‌ترین احساسات درونی‌اش را منعکس سازد و بدون اینکه معانی شعرش را بپوشاند، به زیباترین تعبیر شعری روی می‌آورد و از روح سرگشته و دل شعله‌ورش سخن می‌گوید. او از نی می‌خواهد که درد اشتیاقش را شرح دهد، اما برای کسی که معنای درد را بفهمد؛ چراکه خامان حال پختگان را درنیابند:

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

إِشْرَحَ هَوَاکَ لَمَنْ دَرَى مَعْنَى الْهَوَى رَتَّلَ أَسَاکَ فَنَحْنُ مُشْتَبِهَانِ
لَا یَفْهَمُ الْأَشْوَاقَ إِلَّا شَیْقٌ لَا یدرکُ البَلْوَى سِوَى المَحْزَانِ

(مجیب‌المصری، ۱۹۹۵: ۹۵؛ به نقل از عابدی‌جزینی، ۱۳۹۳: ۱۲۰)

- عشقت را برای کسی بازگو کن که معنای عشق را بداند، از بدحالی‌ات ناله کن که ما شبیه همدیگریم، شور و اشتیاق‌ها را تنها مشتاقان می‌فهمند و مصیبت‌ها را تنها غمزدگان درمی‌یابند.

نی، یاد نیستان

ناله نی، یاد نیستان را در وجود مولانا زنده می‌کند و او با یاد آن نعیم از دست داده، از گمگشتگی روح خویش می‌نالد و روزگار وصلش را می‌جوید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

مجیب‌المصری نیز با مشاهده بوستان بهاری و جمال دلربایش به یاد بوستان زیبای بهشتی می‌افتد که پاییز و زمستانی نداشت و فریب سرنوشت، او را از آن بوستان جدا کرده و او به یاد جدایی از آن بوستان همیشه بهار، چون مولانا شکوه‌کنان می‌نالد؛ چراکه برای نعیم گمگشته او رجعتی نیست:

و تَبَرَّجَتْ بِجَمَالِهَا الْفَتَانِ	إِنْ عَادَ يَوْمًا لِلرِّيَاضِ رَبِيعُهَا
و ذَكَرْتُ أِبْرَاحِي وَ كَيْدَ زَمَانِ	قَلْبْتُ كَفَى حَسْرَةً وَ تَأْسُفًا
أَوْ فِي الشِّتَاءِ مُمَزَّقُ الْأَكْفَانِ	فَأَنَا رِيَاضِي فِي خَرِيفٍ مَوْحِشٍ
فَمَا لِنَعِيمِنَا الْمَفْقُودِ مِنْ رَجَعَانِ	يَا نَائِي شَاكِينِي وَ بَاكِينِي

(مجیب‌المصری، ۱۹۹۵: ۹۹؛ به نقل از عابدی‌جزینی، ۱۳۹۳: ۱۲۰)

- اگر روزی بهار به بوستان برگردد، و آن بوستان با جمال دلربایش خود را بیاراید، با حسرت و دردمندی دستم را بگزم، و گرفتاری‌هایم و مکر زمانه را به یاد آورم، من بوستانی هستم در پاییزی وحشت‌آور، یا کفن پاره‌ای در زمستان، ای نی با من شکوه کن و با من گریه کن، چراکه برای نعمت از دست‌رفته ما برگشتی نیست.

و. نی‌نامه و محمود درویش

محمود درویش (۱۹۴۱-۲۰۰۸م) از معروف‌ترین شاعران مقاومت فلسطین است. شعر او از ابتدا تا انتها مراحل چندگانه‌ای را پشت سر گذاشته؛ در مرحله اول از تقلید آغاز می‌شود. در مرحله دوم وارد رمانتیک شده و میل به عواطف انسانی و روحیه انقلابی آرام پیدا می‌کند. در مرحله سوم تأثیرپذیری از شاعران رمزی و فضای اسطوره‌ای است. در مرحله چهارم دوره غربت شاعر است و در مرحله پنجم مرحله غنایی و ذات‌گرایی

است (بیضون، ۱۹۹۱: ۴۸). به گفته ناقدان، آثار او در آخرین مرحله حیات شعری‌اش متفاوت از کارهای پیشین اوست. او در کارهای اخیرش، افق نگاهش را فراتر از فلسطین می‌برد و بیش‌تر در آفاق معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی سیر می‌کند تا بتواند شک و تردید را درباره وجود خویش از بین ببرد و جایگاه انسان معاصر را بیان نماید. او در دهه اخیر در آفاق خودشناسی، معرفت‌شناسی، روان‌شناختی و تأملات فلسفی حیات، به تعالی انسانی می‌اندیشد و مجموعه تجارب خود را تا رده مدرنیسم جهانی فرا می‌برد (اسوار، ۱۳۸۱: ۶۴۹).

درویش دفتر شعری «هی اُغنیة هی اُغنیة» را در آخرین مرحله حیات شعری‌اش، منتشر نموده و یکی از اشعار این دفتر «فانتازیا النای» (موسیقی خیالی نی) می‌باشد. او در این شعر تعریف خاصی را از نی ارائه می‌کند که برخی از مضامین مشابه این شعر را با «نی‌نامه» از نظر می‌گذرانیم.

موسیقی نی

بنا بر پژوهش اکثر مولوی‌شناسان، مولانا با آلات و ابزارهای گوناگون موسیقی روزگارش آشنا بود. او نی، این ساز ابتدایی ساده؛ یک تگه چوب خشکیده توخالی و بدون هیچ‌گونه پیچیدگی ساختاری را به عنوان سمبل آلات موسیقی برمی‌گزیند؛ و صدای سوزناک آسمانی‌اش را طنین مفاهیم بلند عرفانی چون عشق، هجران، بازگشت، نیستان، آتش و... قلمداد می‌کند. گویی که آهنگ ابتدایی و روستایی آن، نوای حرکت آفرینش است و اگر لحظاتی به سمفونی طبیعی آن گوش بسپاری، واقعاً تو را به عالمی دیگر می‌برد که نشان از عظمت خالق آن دارد و شاید که نی نیز، با این نغمه‌های حزین خویش تسبیح‌گوی او باشد؛ چراکه آفرینش همه تسبیح خداوند دل است.

کسی که اهلیت داشته باشد با شنیدن صدای نی، به یاد عالم بالا می‌افتد. اگر به نوای واقعی نی، پی برده شود جز این نغمه ظاهری، شنونده آهنگی روحانی و عمیق را احساس می‌کند و به اسرار کائنات و فلسفه خلقت موجودات آگاهی می‌یابد؛ یعنی با گوش سر طنین موسیقایی و با گوش جان نغمه دلنواز روحانی را می‌شنود. نی شارح درد اشتیاق است و آهنگ نالانش، هم زهر است و هم پادزهر، هم درد است و هم درمان:

همچو نی زهری و تریاکی که دید

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

و هر کس بر اساس حالات روحی خود با آن همنوا می‌شود و آن را بیانگر احساسات، عواطف، اشتیاق‌ها و آرزوهای خود می‌یابد: «هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من». درویش نیز نی را همچون مولانا یک ابزار موسیقی می‌داند و از دیدگاه موسیقایی به آن می‌نگرد. او از آثار روحی و روانی موسیقی و از نقش نی، که در آیین‌های مقدس نواخته می‌شود اطلاع دارد. درویش موسیقی نی را رشته روحی می‌یابد که تا ابدیت کشیده شده، رشته‌ای که از جنس نور است و کارکردش پیوندزدن میان چیزهای جدا شده می‌باشد. آوازهای پیوسته‌اش جاودانه و ابدی است؛ آوازهایی که حدیث بازگشت را تکرار می‌کنند:

النَّائِ خَيْطُ الرُّوحِ
خَيْطٌ مِّنْ شَعَاعٍ أَوْ أَبَدٍ
أَبَدِ الصَّدَى

(درویش، ۱۹۸۳: ج ۲/۲۷۴)

او خود را به نی‌ای تشبیه می‌کند که از وطنش دور افتاده است و غریب و تنها در پهنه گیتی با معرفتی عمیق از هستی به دنبال بازگشتی خیالی، به سرزمین محبوبش (فلسطین) می‌باشد. او در غربت خویش همدلی را می‌جوید، که درد آوارگی و دوری از وطن را تجربه کرده باشد تا بتواند با او همدردی کند. چراکه می‌داند: «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ؛ هر کس نچشید ندانست» (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۲/۷۰). موسیقی نی درویش، حدیث نفس اوست؛ حدیث جدایی و فراق اوست. جان مشتاق او چون نی، از وطن خود دور گشته و در تب و تاب هجران، به شرح حکایت غمنواز خود چنین می‌پردازد:

وَالنَّائِ أَنْ يَنْ أُنَى رَاجِعٌ مِّنْ حَيْثُ جِئْتُ
مِنْ حَيْثُ جِئْتُ بَلَا رَفِيقٍ، أَوْ بَلَدٍ
بَلَدٍ يَلْمُ حُطَامَ أَعْنِيَتِي
مَا نَفْعُ أَعْنِيَتِي؟

(درویش، ۱۹۸۳: ج ۲/۲۷۴)

- و نی نالید و می‌نالد که من باز خواهم گشت به جایی که آمده‌ام، بدون دوستی یا سرزمینی، سرزمینی که ملامت می‌کند آوازه‌های حقیر و بی‌ارزشم را، آوازه‌های من چه سودی دارد؟

نی درونش خالی است و از خود هیچ صدایی ندارد و این نی‌نواز است که نوای خود را در آن می‌دمد. این نوا از احساسات و انگیزه‌ها و گرایش‌های نی‌نواز سرچشمه می‌گیرد و طبیعتاً مشابه همان احساسات و انگیزه‌ها و گرایش‌ها را در شنونده پدید می‌آورد. از این رو کاربرد موسیقی نی، بر اساس انگیزه‌ها و تمایلات نوازنده و شنونده شکل می‌گیرد و بسته به تعالی و ابتدال آن انگیزه‌ها و تمایلات، تأثیر موسیقی نی، پدید می‌آید و در شنوندگان نیز تفاوت خواهد کرد. آهنگ موسیقایی نی، برای کسانی که دارای درد عشق نباشند غم‌انگیز است، ولی برای عاشقان دل‌باخته به مثابه پادزهری است که بر روح و جانشان آرامش و سکون می‌آفریند و امنیت خاطر پدید می‌آورد.

افشاگری نی

مولانا صفت افشاگری نی را اینگونه بیان می‌دارد که نی، با ناله‌های زارش، اسرار در پرده را فاش می‌سازد:

نی حریف هر که از یاری برید
پرده‌هایش پرده‌های ما درید
(مولوی بلخی، ۱۳۶۵: ۳)

میان نی که آن را از نیستان بریده‌اند، با عاشق دور از یار مناسبتی است، زیرا هر دو به درد مهجوری گرفتارند. پس از یک سو، آهنگ موسیقی نی، خاطراتش را تعبیر و تفسیر می‌کند و دل بیقرارش را تسلی می‌بخشد و از سویی دیگر اسرار دلش را آشکار می‌کند. «داستان آن نی، که اسرار شاه را فاش می‌سازد، اگرچه نزد صوفیان پیش از مولوی، داستانی آشنا بود، اما می‌توان آن را نقشی برداشته شده از داستان مید/س شاه فریجی دانست» (شیمل، ۱۳۸۶: ۲۹۸).

موسیقی خیالی نی، خاطرات شیرین فلسطین را در دل درویش زنده گردانده و گوش‌سپردن بدان، زخم‌های فراموش‌شده او را یادآوری می‌کند و او را در تأملات روان‌شناختی و ذهنی فرو می‌برد. او به توصیف نی صوری می‌پردازد و آن را مونس و

غمخوار خویش می‌انگارد و پرده مقام‌های این ساز بادی را افشاکننده رازهای پنهانی عاشقان می‌پندارد. نی با آواز سحرانگیزش، آنچه را در پس اندیشه‌هایش پنهان بوده آشکار می‌سازد و داغ دلش را تازه می‌گرداند. نغمه‌های آن حجاب‌ها را از دیدگانش کنار می‌زند و او را به خاطرات تلخ و شیرین گذشته‌ها می‌برد. موسیقی نی، آلام درونی‌اش را تسکین می‌بخشد و اسرار او را به آرامی در گوشش زمزمه می‌کند:

النای ما نخفی ویظهر من هَاشاتِنَا، ونمضی
 نمضی لنقضی عمرنا بحثاً عن الباب الّذی لم ینغلق
 لم ینغلق بابُ امام النای...
 النای یفضحُ جُرْحُنَا المنسیّ، یفتح سِرَّنَا للاعتراف
 الاعتراف بکل ما نخفی وراء قناعنا...

(درویش، ۱۹۸۳: ج ۲/ ۲۷۵-۲۷۷)

- نی آن چیزی است که مخفی می‌داریم، در حالی که از درونمان آشکار می‌شود، و ما می‌گذریم/ می‌گذریم تا باقی عمرمان را سپری کنیم با جست‌وجوی دری که بسته نشد/ بسته نشد دری در مقابل نی.../ نی زخم‌های فراموش شده‌مان را فاش می‌سازد تا به اسرارمان اعتراف کنیم، اعتراف کنیم به هر آنچه پشت نقاب‌هایمان مخفی می‌کنیم

آتش نی

آوای نی آتش بر جان عاشقان می‌زند. آن عاشقانی که از بند بندگی غیر حق رها شده و آتش عشق الهی را در درونشان شعله‌ور ساخته‌اند، تا روحشان گرم و روشن مانده و از انجماد و افسردگی در امان باشد. آتش نی، چنان نیرومند است که جان عاشق را می‌سوزاند و نابود می‌کند و این سوختن برای تکامل او ضروری است. درویش نیز نی را آتش عشق معرفی می‌کند؛ آن نی‌ای که می‌پنداریم تکه چوب خشک بی‌روحی است که مرده، در حالی که، سوز نغمه‌هایش آتش بر جانمان می‌زند و به ناگاه آرزومندمان می‌کند:

النای نارُ الحبِّ حین نظنُّه قدمات فینا

قدمات فینا فجأة ما نشتهیه و یشتهینا

(همان: ۲۷۶)

- نی آتش عشق است به هنگامی که گمان می‌کنیم در میان ما مرده/ به ناگاه در میان ما مرده پس نمی‌خواهیم او را و در حالی که او می‌خواهد ما را.

نتیجه بحث

نگاهی به بازتاب مضامین «نی‌نامه» در دیوان شش شاعر معاصر عرب، حاکی از آن است که روح صمیمی و وحدت‌گرای مولانا در نی‌نامه، بر همه دل‌ها حکم می‌راند و شاعران معاصر عرب، هنگامی که خواسته‌اند از نی سخن بگویند، آگاهانه یا ناآگاهانه، مضامینی شبیه به «نی‌نامه» آفریده‌اند. اینکه نوای نی، بر جان عاشقان راستین، آتش می‌زند و سوز ناله آن از فراق‌ها و اشتیاق به بازگشت‌ها حکایت می‌کند مضمون مشترک همه بوده و تجربه واحدی است که در تمامی آن‌ها تکرار می‌شود.

این شاعران حدیث نی را چون مولانا دلنشین بیان کرده‌اند و معانی عرفانی «نی‌نامه» را به زیبایی هرچه تمام‌تر، متناسب با اهداف شعری‌شان بازگو می‌کنند. جبران خلیل جبران برای بیان اندیشه‌های فلسفی و بازگشت به وحدت کل هستی و رهایی از قید و بندها و دوگانگی‌ها، خلیل حاوی برای اظهار اشتیاق به آرمان‌هایی که از آن جدا گردیده، /براهیم ناجی برای بیان حکایت آتش عشق، عبدالوهاب بیاتی برای طلب نیستان آزادی، مجیب المصری برای توصیف حالات روحی و احساسات درونی و محمود درویش برای تأملات روان‌شناختی و معرفت‌شناسی به کار می‌برد.

این شاعران با وجود تفاوت‌های مکانی- مذهبی، به علت تفکرات آرمان‌گرایانه حرکت به سوی کمالات انسانی، مشابهت‌هایی با اندیشه‌های مولانا دارند که این مشابهت، نشانگر وسعت تفکر عرفانی مولانا است، و با وجود اینکه با آنان هم‌عصر نبوده، ولی با آن‌ها هم‌دل و هم‌زبان می‌شود. این شاعران با سخن گفتن از نی، چون مولانا به دنبال حقیقت گمشده‌ای هستند که از آن جدا شده و اشتیاق بازگشت به سوی آن دارند، و این حقیقت چیزی نیست جز عشق و ایمان به مبدأ و سرچشمه هستی؛ چرا که وجودشان از آن حقیقت ناب سرچشمه گرفته است.

کتابنامه

قرآن کریم.

- اسوار، موسی. ١٣٨٠ش، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ (پیشگامان شعر امروز عرب)، ج ١، تهران: سخن.
- بیاتی، عبدالوهاب. ١٩٩٥م، الأعمال الشعرية، ج ١، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- بیضون، حیدر توفیق. ١٩٩١م، محمود درویش شاعر الأرض المحتلة، ط ١، بیروت: دار الکتب العلمية.
- جعفری تبریزی، محمدتقی. ١٣٧٣ش، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، تهران: اسلامی.
- جبر، جمیل. ١٩٨٣م، جبران فی عصره و آثاره الادبیة والفنیة، ط ١، بیروت: مؤسسه نوفل.
- جبران، جبران خلیل. ١٩٩٤م، المجموعة الكاملة المؤلفات، تقدیم جمیل جبر، ط ١، بیروت: دار الجيل.
- حاوی، خلیل. ١٩٩٣م، المجموعة الكاملة، ط ١، بیروت: دار العودة.
- درویش، محمود. ١٩٨٣م، دیوان، ج ٢، بیروت- لبنان: دار العودة.
- دسوقی، شتا ابراهیم. ١٩٩٦م، مثنوی جلال الدین مولوی، ج ١، قاهره: المجلس الأعلى الثقافیة.
- دهخدا، علی اکبر. ١٣٨٣ش، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ١٣٨٦، نردبان شکسته، ج ٣، تهران: سخن.
- زمانی، کریم. ١٣٧٧ش، شرح جامع مثنوی معنوی، ج ٤، ج ١، بی جا: اطلاعات.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ١٣٨٠ش، شعر معاصر عرب، ج ١، تهران: سخن.
- شیمل، آنه ماری. ١٣٨٦ش، شکوه شمس سیری در افکار مولانا، ترجمه حسن لاهوتی، ج ١، تهران: علمی و فرهنگی.
- عزام، عبدالوهاب. ١٩٤٦م، فصول من المثنوی، قاهره: مؤسسه هندایو للتعلیم والثقافة.
- عنایت خان. ١٩٩٨م، يد الشعر؛ خمسة شعراء متصوفة من فارس، ترجمة عن الانكليزية وقدم له د. عيسى على العاكوب، دمشق: دار الفكر.
- فروزانفر، بدیع الزمان. ١٣٧٥ش، شرح مثنوی شریف، ج ٧، تهران: زوآر.
- کفافی، محمد عبدالسلام. ١٩٦٦م، مثنوی جلال الدین الرومی شاعر الصوفیة الاکبر، بیروت: المكتبة العصرية.
- مجیب المصری، حسین. ١٩٥٥م، دیوان شمعة و فراشة، قاهره: مكتبة الجامعة.
- مولوی بلخی. ١٣٦٥ش، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، ج ٤، ج ١، تهران: مولی.

ناجى، ابراهيم. ١٩٨٠م، ديوان، بيروت: دار العودة.

مقالات

- بهجت، أحمد. ١٣٩٥ق، «مثنوى جلال الدين الرومى»، مجلة منبر الاسلام، العدد ٧، صص ١٧٩-١٨١.
- بهيج على غريب. ١٩٧٧م، «شخصيات عربية: ابراهيم ناجى شاعر الحب والاطلال»، مجلة الجديد، العدد ١٢٧، صص ٢١-١٩.
- پروينى، خليل. ١٣٨٩ش. «نظريه ادبيات تطبيقى اسلامى»، مجله انجمن ايرانى زبان و ادبيات عربى، صص ٨٠-٥٥.
- عابدى جزينى، مهدي. صيف ١٣٩٣ش، «تأثير الرمزية الشعر الفارسى وأنماطه الشكلية فى شعر حسين مجيب المصرى»، مجلة اضاءات نقدية، السنة الرابعة، العدد ١٤، صص ١٣٥-١١٥.
- عبد الموجود، عبد الحافظ. ١٣٦٧ق، «دراسات التحليلية: جلال الدين رومى»، مجلة الرسالة، العدد ٧٩٥، صص ١٠٩٧-١٠٩٥.
- عقاد، عامر. ١٣٨٣ق، «صوفى شاعر و شاعر صوفى لحظات مع صاحب المثنوى»، مجلة منبر الاسلام، العدد ١، صص ١٢٩-١٢٧.
- مقدم متقى، امير. ١٣٩٠ش، «ظاهرة الغاب فى الشعر العربى الرومانسى»، مجلة الجمعية الايرانية للغة العربية وآدابها، العدد ٢٠، صص ٦١-٨٤.